

پیروزی محدود مردم مصر و " خلاء رهبری "

هدایت سلطان زاده

در 1973، دیوید راکفلر، رئیس چیس مانهاتان بانک و مغول امپراتوری سرمایه داری، بعد از مطالعه کتاب "بین دو عصر" زیگنیو برژینسکی، به وی ماموریت داد تا تدارک کمیسیونی از گروه کوچکی از نخبگان سه بلوک از جهان سرمایه داری را به بیند که رهبری این گروه بر کل جهان در شرایط انفجار آمیز در دهه های آینده را بر عهده گیرد. شعار کلیدی برژینسکی این بود:

" تمامی خلق ها، حکومت ها و اقتصاد همه ملت ها باید در خدمت نیازهای بانک ها و شرکت های چند ملیتی قرار گیرند. این کمیسیون که به " کمیسیون سه جانبه"¹ یا حکومت سایه جهانی معروف است، در برگیرنده لایه نازکی از بزرگترین بانکداران و شرکت های چند ملیتی، آکادمیسین ها، و وسایل اطلاع رسانی عظیم جهانی است که

اجلاس مخفیانه سالانه ای دارد و کسی از تصمیمات آنان خبردار نمی شود. عضو گیری جیمی کارتر به این کمیسیون در همان سال نیز توسط برژینسکی انجام گرفت که بعدا به ریاست جمهوری رسید. پیش از آن، "گروه بیلد برگ"² این وظیفه را بر عهده داشت و وظیفه " کمیسیون سه جانبه " این بود که نخبگان بالای سرمایه داری ژاپن را نیز وارد

این حکومت سایه جهانی بکند. زیرا گروه بیلد برگ از شمول دادن نخبگان ژاپن بر درون خود مقاومت میکرد. شگفت ترین چیز این است اعضای این حکومت سایه، در کشورهایی زندگی می کنند که بر " دموکراسی سیاسی" استوار است ولی بجز اعضای این شبکه پنهان، کسی از هویت آنان با خبر نیست و راز داری و برنامه های آنان، بیشتر از شرایط مبارزات چریکی در کشورهای دیکتاتوری و یا تحت اشغال است. تنها نوک این کوه یخ در معرض دید است.

در جهانی که حکومت بر آن سازمان یافته است، شگفت ترین چیز شاید سخن گفتن از " نعمت بی رهبر بودن " باشد. و شگفت تر آنکه این سخن از زبان کسی در آ مدته است که از اوایل جوانی خود تا امروز را در چهارچوب " سازمانی " گذرانده است که میخواست و میخواهد الگو و نظام سیاسی معینی را با جلب نظر توده ها به آن، پی اندازد. بعبارتی دیگر، میخواهد رهبری سوسیالیستی بر جامعه مفروضی داشته باشد و بهمین دلیل نیز رفیق روزبه عضو سازمانی با چنین هدف و برنامه ای است.

هر آدمی که با الفبای سیاست آشنا باشد، بخوبی می داند که فلسفه وجودی سازمان های سیاسی، اعمال رهبری و پیشبرد برنامه سیاسی معین در آشفته بازار جنیش های توده ای و خارج کردن آنها از حرکت های کور و جهت دادن آنها بسوی حرکت هایی آگاهانه در جهت اهداف خود است.

حتی برای ساختن یک ساختمان، بدون معماری که طرحی ریخته باشد، همه کارگران ساختمانی ناتوان از پیشبرد طرحی مطلوب خواهند بود و چه بسا که بنا در اندک فرصتی بر سر ساکنین آن فرو بریزد. اهرام مصر را اندیشه سازمانگر و رهبری کننده بشری ساخته است و بردگان فقط عامل منفعل آن بوده اند. برده هنگامی از بردگی رهائی می یابد که به آگاهی رسیده باشد. در دنیای سیاست، که مسائل دشوار تنوریک، سازماندهی اقتصادی و اجتماعی جامعه، با تنوعی از برنامه ها و ایدئولوژی های سیاسی مختلف همراه است، مساله رهبری، بیش از هر زمان دیگری اهمیت کلیدی در پیشبرد هدف های دموکراتیک پیدا می کند. سخن گفتن از بی رهبری در چنین اوضاعی از جهان، یک نابهنگامی تاریخی مینماید و قیل از اینکه کشف عنصر دموکراتیکی باشد، عقب نشینی بطرف یک آنارشیزم و بیان تنزل آگاهی بسطح غریزه است. وجه مشخصه انسان با دنیای حیوانی در اینست که انسان نقشه مند زندگی می کند و در حیوان فقط غریزه رهنمون اوست. جنبش های توده ای نیز هرگز بخودی خود، خود رهان نیستند و خود رهانی هنگامی معنی پیدا می کند که با آگاهی گره خورده باشد، و این آگاهی در خود توده ها غریزی است و آگاهی فراتر از غریزه از بیرون بدرون آنها رسوخ می یابد، و هر سازمانی که شکلی از آگاهی را بدرون آنان ببرد، شکلی از رهبری را نیز در جهت اهداف خود می خواهد بر آنان اعمال کند. فراتر از آن، حتی چه کسی در رأس یک حزب سیاسی قرار بگیرد، بهمان اندازه مهم است. زنده یاد فرد هالیدی در یکی از نوشته های خود بنام " کمونیزم چه بود؟" می نویسد که اگر در بجای استالین در دهه 1930، کیروف می بود و یا برنامه نپ پیش می رفت و یا اصلاحات خروشچف توسط محافظه کاران برژنئی خفه نمی گردید، ممکن بود که سرنوشت شوروی آن نمی بود، هرچند که سیستم

¹ Trilateral Commission

² Bilderberg Group

شوروی بدان صورت شرط حیات نداشت . این باین معنی است رهبری و نوع رهبری شرط عمده در زندگی سیاسی هر کشور و هر نظام سیاسی است.

رفیق تقی روزبه در مورد جنبش مردم مصر و حرکت توده های مردم بیش از حد به هیجان آمده است و فقدان رهبری در حرکت مردم را تحت عنوان " نعمت بی رهبری " مورد ستایش قرار می دهد . اینکه بخش های مهمی از مردم رهبری ندارند ، نقطه ضعف آنست و نمی توان آنرا بفال نیک گرفت. سقوط دیکتاتوری حسنی مبارک ممکن است به تغییراتی صرفا در سطح و آلترناتیو سازی از طرف دیگران محدود شود و دلیل اصلی آن به نداشتن سازمان سیاسی دموکراتیک و رهبری کننده جنبش است. رفیق روزبه در این زمینه ، رهبری خمینی را مثال می زند و در مقام مقایسه در مورد مصر آنرا نعمتی بشمار می آورد که رهبری از جنس خمینی نداشته اند. اینکه هنوز در بین مردم مصر یک خمینی دومی علم نشده است ، یک امر مطلوبی است ، ولی اگر بجای خمینی و نهضت اسلامی ، یک رهبر دموکراتیک و یک سازمان مترقی بر جنبش در ایران رهبری داشت ، آیا نتیجه همان می بود و باید از "نعمت بی رهبری" تمجید می شد؟ رهبری بد و رهبر بد ، ضرورت داشتن رهبری خوب را مطرح می سازد و نه فضیلتی برای نداشتن رهبری! این رهبری است که به اراده توده ها شکل می دهد ، ممکن است که این رهبری ، اراده توده ها را در جهت استقرار یک حکومت فاشیستی هدایت کند و یا در جهت یک حکومت سوسیالیستی ، سوسیال دموکراتیک ، مذهبی و یا هر شکل دیگری از حکومت ! اگر بعد از جنگ جهانی دوم ، در اروپا دولت های رفاه بر سر کار آمدند و برای نخستین بار توانستند تامین مسکن و نان و آموزش و بهداشت را در سرلوحه اهداف خود قرار دهند ، بخاطر رهبری عناصر دموکراتیک در احزاب چپ بود و اگر هیتلر جهان را بخون کشانید ، اگر آشویتس ها را بوجود آورد ، بخاطر همان رهبری بد بود. پس مساله نباید بر سر اصل رهبری در جنبش ها ، بلکه بر نوع رهبری باشد.

رفیق روزبه می نویسد: " مهمترین تجربه ناکام و شکست خورده مردم ایران باطل شدن این انگاره بود که دیو چو بیرون رود فرشته در آید. و انقلاب باید ساز و کارهای متناسب با ماهیت خود رهان خویش را بوجود آورد و گرنه هر آنچه هست متعلق به آنهاست و نه ما!

در اینجا ، رفیق قدیمی ما ، چند نکته را توی شکم هم چپانده است و باید آنها را از همدیگر تفکیک کرد. نخست اینکه انقلاب مصر در نفی حکومت حسنی مبارک با انقلاب ایران در نفی سلطنت موازی هم حرکت کرده است . دوم اینکه عنصر " فرشته " اگر عنصر مبهم و هم آلود در انقلاب ایران بود ، باین دلیل بود که رهبری دموکراتیکی بر حرکت توده ها وجود نداشت و اگر در انقلاب مصر عنصر فرشته را احتمال استقرار دموکراسی در آن کشور بنامیم ، باید گفت که "جنبش خود رهان مصر" هنوز خود را از شر قوانین اضطرابی از سی سال قبل وضع شده خلاص نکرده است و هنوز در چهار چوب همان قوانینی که هر فردی را می توان بدون دلیل و مدرک دستگیر کرد بوقوت خود باقی است بسر می برد. روشن است که اگر یک حزب دموکراتیکی وجود داشت که می توانست مردم را در اوج حرکت خود ، بر حول خواسته های خود ، از جمله لغو چنین قوانینی هدایت کند ، حکومت را وادار به تسلیم می کرد. با برگشتن بخش بزرگی از " مردم خود رهان " بخانه ها ، معلوم نیست که سد این قوانین کی برداشته خواهد شد و یا زندانیان کی آزاد خواهند شد. سوم اینکه ، انقلاب خود رهان یعنی چه؟ در همان میدان تحریر ، گروه های اجتماعی و طبقات مختلف شرکت دارند و فقط در نفی حسنی مبارک و پاره ای از خواسته ها با هم اشتراک دارند و فراتر از نفی او و احتمالا نفی عمر سلیمان ، بلا فاصله این انقلاب خود رهان در جهت خواسته های متضاد تجزیه خواهد شد و هر گروهی خود را " خود" و دیگری را " غیرخود" تلقی خواهد کرد. رفیق روزبه چنان از خود رهانی صحبت می کند و به استنتاج بی رهبری می رسد که گوئی همه مردم در مصر مثل هم فکر می کنند ، هیچ تناقض و تضاد منافعی با هم ندارند و همه یک طبقه واحدی با خواسته هائی واحد هستند. حتی سبب زمینی در یک کیسه نیز مثل هم نیست تا افراد انسانی و طبقات مختلف اجتماعی در یک جامعه!

معروف است که در انقلاب آمریکا ، از یک یهودی خواهان کمک مالی برای انقلاب می شوند و یهودی در پاسخ میگوید : من تاجر پوست هستم ، میخواستم قبل از هر چیزی بدانم که انقلاب شما برای تجارت پوست ، چه کار هائی را میخواهد انجام دهد!

باید گفت که همه مردم در هر انقلابی ، حتی در توده ای ترین آنها شرکت نمی کنند و بخشی از افراد جامعه ، یا خود را از انقلاب کنار می کشند ، و تمام تجربه انقلابات چنین چیزی را نشان می دهد ، و یا مخالف جدی انقلاب هستند و نه ایران و نه مصر از این مقوله جدا نبودند در اینصورت ، این خود رهانی توده ها ، شکل عام خود را از دست خواهد و در بهترین حالت ، انقلاب اکثریت یا اکثریت نسبی خواهد بود که در هدف های خود راه های متفاوت و خواسته های متفاوتی را عنوان خواهند ساخت. خواسته های اقتصادی و اجتماعی هر یک از گروه ها و طبقات ، توسط رهبران آنان تنظیم خواهد شد. اگر یک گروه اجتماعی ، رهبری خود را نداشته باشد ، توسط دیگران خورده خواهند شد که رفیق روزبه معلوم نیست آنرا نعمت خواهد نامید یا نه.

در ظاهر امر ، رفیق روزبه از یک دموکراسی مشارکتی و مستقیم دفاع می کند و می نویسد که :

" بجای اینکه جنبش ، زانده و تابع ساز و کار خود باشد ، بر عکس این ساز و کار ها هستند که باید تابع جنبش باشند. و چرا بجای تقویت یک جنبش خود رهان و خود گردان ، که بادتوجه به بستر و زمینه های مساعد می تواند به مثابه تلاشی در راستای آلترناتیو مردمی خود را بیافریند ، تن به قاعده بازی تدوین شده توسط نظام مستقر و سپردن قدرت و رهبری به دیگران داد؟" آری این بزرگترین آزمونی است که در برابر جنبش های مردم برای تحقق یک دموکراسی واقعی ، هرچه مستقیم تر و مشارکتی تر قرار داد."

اگر منظور از " ساز و کار " سازمان حزبی و رهبری باشد که جنبش توده ای نباید تابع آن باشد ، باید گفت که یکنوع آشفته گویی در آن وجود دارد ، زیرا این حزب و سازمان است که به خواسته ها جهت می دهد و الزاما رابطه ارگانیک بین حزب و توده مردم در حرکت بایدوجود داشته باشد . یک حزب بدون پیوند با توده مردم بیک فرقه و یک جنبش توده ای بدون رهبری به جنبشی کور و بی هدف و غریزی تبدیل می شود. کدام جنبش توده ای بدون رهبری در تاریخ موفق بوده است؟ حتی دموکراسی مستقیم جوامع اولیه ، با توجه به محدود بودن در محلی کوچک ، باز درجه ای از رهبری را داشته اند. دموکراسی یونان بعنوان الگویی از دموکراسی مستقیم ، بر اصل نمایندگی و رهبری در تمام امور بوده است . از این گذشته ، حوزه کوچکی از جمعیت را در بر می گرفت که بگفته ارسطو ، تمامی شهروندان را با یک نظر می شد شمرد. بهمین دلیل محدود بودن دموکراسی مستقیم یا مشارکتی به حوزه جغرافیایی و جمعیتی محدود ، در دو هزار و پانصد سال پیش از انقلاب فرانسه ، دموکراسی جزو گفتمان سیاسی در تئوری و فلسفه سیاسی و حقوق نبود و دموکراسی را غیر عملی در جمهوری های بزرگ و مدرن می دانستند. تنها با دموکراسی نمایندگی بود که دموکراسی وارد تئوری سیاسی گردید. دموکراسی نمایندگی ، نه فقط مستقیم نیست بلکه الزاما با مساله حزب و رهبری ، با تنوع ایدئولوژی های سیاسی و احزاب مختلف در جامعه سر کار دارد. نفی آن ، شبیه این است که یک ارتش ، بدون ستاد و فرماندهان و نقشه جنگی به جنگ با ارتشی دیگر پردازد. ارتش مرکب از سربازان بی رهبر ، با سرعت به هزیمت خواهد رفت .

خود رهانی در مفهوم مارکسی کلمه ، بمعنی رهایی طبقه کارگر بدست خود است و برای رسیدن به آن ناگزیر از داشتن یک حزب سیاسی و رهبری برای آنست .تبدیل طبقه در خود به طبقه ای برای خود از نظر مارکس ، از طریق خود آگاهی بخود حاصل می گردد و آگاهی نه از درون خود طبقه ، بلکه از بیرون به آن رسوخ می یابد که وجود حزب و رهبری آن شرط اصلی در انتقال این آگاهی را بر عهده می گیرد.

آنچه رفیق روزبه می گوید ، متاسفانه چیزی جز آنارشیزم در سیاست و مساله سازماندهی ، یا بقول خود او " ساز و کارها" نیست . در دوره بعد از انقلاب ، ابوالحسن بنی صدر از چنین تز آنارشیزمی دفاع می کرد. ولی درتاریخ جنبش های سیاسی ، این تئوری تازگی ندارد و باکونین نیز از چنین تزهائی طرفداری می کرد. مهمتر اینکه این تئوری ، بیشتر از هر چیزی با ایدئولوژی نئولیبرالی هایک و امثال آن نزدیکی دارد تا تئوری خود رهانی مارکس ، صرفنظر از عملی بودن خود در جهان امروزی که در آن زندگی می کنیم. بنیاد تئوری نئولیبرال ، آزادی و خود تنظیمی بازار در فعالیت اقتصادی و عدم مداخله دولت برای تنظیم آنست و از زمان آدام اسمیت تاکنون از خود رهائی و خود گردانی بازار سخن گفته است. بهمین دلیل نیز تکیه کلام آنان ، دموکراسی آزاد بازار ، یعنی بدون امکان رهبری دولت بر فعالیت های اقتصادی است. ولی هر زمان که این آنارشیزم خود رهائی و خود گردانی بازار با بحران و عوارض آن روبرو شده است ، دست به دامن دولت برای نجات خود شده است.

من فکر می کنم که رفیق روزبه ، صرفنظر از هر نیت نیکی که در مورد دموکراسی مشارکتی و خود گردانی داشته باشد ، آگاهانه یا نا آگاهانه بطرف ملغمه آشفته ای آنارشیزم در سطوح سیاسی و درک تشکیلاتی ، و در حوزه ایدئولوژی به شکلی از نئولیبرالیسم لیز خورده است ، هرچند که ممکن است بر این جنبه از نظرات خود آگاهی نداشته باشد. اپکاش که رفیق روزبه ، اندکی با تعمق بیشتر بر جنبه های مختلف اظهارات خود می پرداخت.

24 بهمن 1384

برابر 13 فوریه 2011